

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



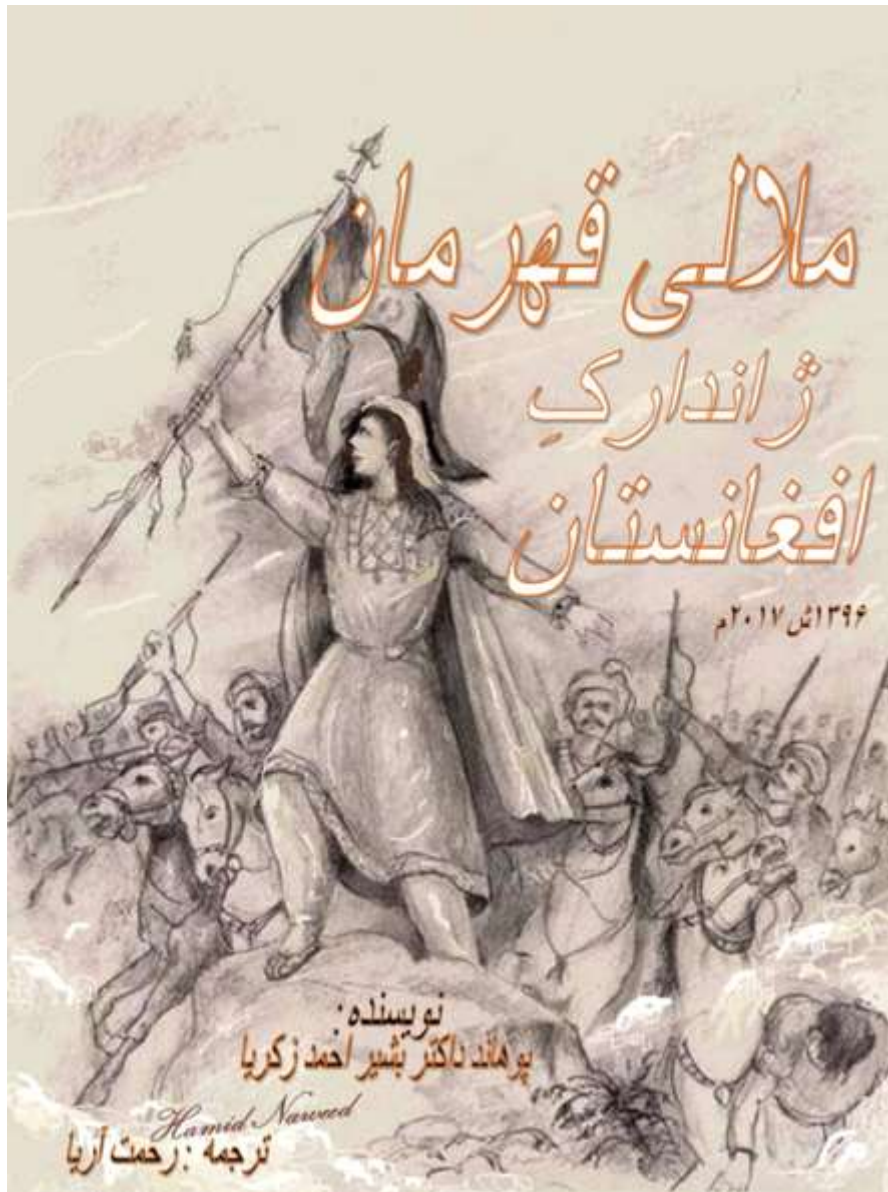
۲۰۱۸/۰۲/۱۷

پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان
ناول تاریخی (قسمت دوم بخش نهم)



د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

قسمت دوم

بخش نهم:

در اوایل اکتوبر سال ۱۸۷۹م بود که جنرال رابرتس کابل را اشغال نمود. موصوف دو کمیسیون تحقیقاتی را مؤلف ساخت، کمیسیون اول مؤلف شد تا تقصیر و لغزشکاری امیر یعقوب را معلوم نماید و کمیسیون دوم مسؤول یافتن حلقات رهبری شورش و شرکت کننده گان اساسی آن شد. نقش یعقوب خان غیر قاطع ثابت شد، وی متهم به «لغزشکار بی اعتنا» شد. یعقوب خان بلادرنگ استعفای خود را از سلطنت اعلان نمود و دولت برتانوی موصوف را همراه با خانواده اش به دهره دون هندوستان فرستاد. رابرتس بخاطر بدست آوردن معلوماتی که منجر به اثبات تقصیر مرتکبین شود اعلان جوایز کرد. وی نمی دانست که چنین پالیسی ای در کشور های عقبمانده بصورت حتم منجر به جلب یک تعداد افراد بومی میگردد تا دشمنی خود را از این طریق با دشمنان دیرینه خود حل و فصل نماید. " نتیجتاً یک تعداد قلیل متهمین برویت شهود خیلی مبهم مقصر شناخته شدند. ولی یک تعداد دیگر بدون شک گناه کار بودند مانند، بناوال کابل که سر بریده کیوناری را به مثابه نشانه ظفر در شهر به مردم نشان می داد. در مجموع نزدیک به صد نفر افغان از چوبه دار های آویخته شد که انجیران رابرتس در بالا حصار در نقطه نصب کرده بودند و این محل اعدام بر فراز جایی حاکم بود که کیوناری و همراهانش بخاطر نجات حیات شان تا آخرین دقایق بیهوده جنگیده بودند. در لندن بحث و قیل قال شدیدی پیرامون میتود شدت عمل رابرتس رویدست گرفته شد. یک ژورنال بنام «دوست هندوستان»¹ تبصره خود را درینمورد چنین نوشت: «ترس ما آنست که جنرال رابرتس با پائین آوردن شهرت ما در راه عدالت در انظار اروپا، شدید ترین آسیب ملی را بما رسانیده است.» لشکر به اصطلاح کفری برتانیه اکثریت بخشهای بالا حصار و قصر سلطنتی را بخاک یکسان کرد. لشکر برتانوی برای بار دوم بازار نهایت بزرگ شهر کابل را کاملاً منهدم ساخت، این بازار که مقبولترین بازار در شرق پنداشته می شد، و در جنگ اول افغان - انگلیس ویران شده بود، بعد از جنگ مذکور اعمار مجدد شده بود. با وجود این همه ویرانی، باز هم نایب السلطنه لیتن به لشکر انتقام گیر امر کرده بود که « آخرین نشانه های کفر و سزا را باید بر جبین چنین یک ملت خشن» بگذارید. اقوام افغان که از کین و عداوت برتانویها به شدت خشمگین شده بودند، از جنوب و شمال و غرب مثل لشکر مورچه ها به حرکت آمدند. یکمرد مذهبی ۹۰ ساله مسلمان که جهاد ملی، جهاد مقدس را بر ضد کفار متجاوز اعلان کرده بود، رهبری شانرا به عهده داشت. جنرال رابرتس که یکی از جنرالان نهایت کار آزموده و متجرب بود و صلیب ویکتوریا را به سینه داشت و بسیاری او را از زمان ویلینگتن به بعد بزرگترین مرد متجرب جنگی میدانستند، مجبور شد که قشله نیرو های خود را به قرارگاه معاصر به شیرپور انتقال دهد، شیرپور را بخاطری شیرپور میگویند که امیر شیرعلیخان آنرا آباد کرده است. رابرت انبار بزرگ مهمات نظامی، مواد خوراکی و تیل را در قرارگاه های خود برای مصارف تمام زمستان طولانی کابل ذخیره کرد، و نه می خواست همان اشتباهی را تکرار کند که جنرال الفنستن در سال ۱۸۴۲م کرده بود. مزید بر آن، علی الرغم تعداد بی شمار و تحت تأثیر آورنده جنگجویان افغان که شمار شان قریب به یکصد هزار جنگجو می رسید، جنرال رابرتس بخاطری خیلی مطمئن به نظر میرسید که یک لشکر کار آزموده و آموزش دیده با تجهیزات نظامی معاصر برتر مانند تفنگهای آخرین مدل جاغر دار، دو ماشیندار گتلینگ، چندین توپ نهه پونده صحرايي و هشت توپ کوهی هفت پونده در اختیار دارد. آخر الامر جنرال رابرتس جواسیس منظم در اختیار داشت و تصویر مکمل نیرو های دشمن مانند خطوط حمله، مواضع شان، موقعیت دشمن و زمان حمله شان را برایش گزارش می دادند. در اولین ساعات تاریخ ۲۳ دسمبر سال ۱۸۷۹م سربازانی در حالت تیار سی برتانوی ماشه به دست، خیره خیره و دقیق به دشتهای اطراف می نگرستند و می دیدند که تاریکی شب از فراز دشتهای آهسته آهسته دامن خود را بر می چیند. یک ساعت قبل از اولین طلوعه آفتاب صبحگاهان، جنگجویان قومی نوسان وار یکی پی دیگر که در مقدم شان جنگجویان تند رو خم رونده که بنام غازی شناخته می شدند در حرکت بودند با غریب تند رعد آسا بطرف پسته های برتانوی خود را نزدیک می ساختند. رابرتس در بایوگرافی خود شمار این جنگجویان را تا شصت هزار مرد جنگی تخمین کرده است. بعد از یک ساعت جنگ شدید اجساد جنگجویان افغان در اطراف مواضع برتانوی ها بروی زمین افتیدند. افغانها که از پیروزی خود نومید شدند دست به عقب نشینی زدند. جنرال رابرتس سواره نظام خود را بدنبال شان فرستاد تا جنگجویان را شدیداً تعقیب و از تپه ها و بلندی های اطراف آنها را به عقب برانند. حوالی چاشت جنگ خاتمه یافت اجساد سه هزار جنگجوی افغان در دامنه دشت اطراف بروی

¹ - Friend of India

زمین افتیده بود، برتانوی ها در قرارگاه شان صرف پنج نفر کشته داده بودند. جنگ تسخیر پایتخت قاطعانه به نفع برتانویها به پایان رسید ولی ختم جنگ خیلی بعید بود. روزنامه تایمز آف ایندیا بر استقبالیه عفو عمومی چنین تبصره کرده است :

«کار انتقام گیری آنچنان تمام عیار پیش رفته بود که تقریباً بلا تفریق و بلا تمییز گشته بود. درین میان وی (رابرتس) در مورد درجه گناهکاری یا بیگناهی آنها هنوز به فیصله و تصمیمی نرسیده بود. ماجرای مجازات کابل و کابلان شاید هرگز بصورت درست دانسته نشود چون به استثنای یک خبرنگار که خود صراحتاً اعتراف کرد که یک گزارش خوش آیند و بی آزار ماجرا را نوشته بود، حکومت بصورت عام و تام توانست تا همه گواهان و شاهدان مستقل را منع نماید.»

بگونه ایکه یک فرد انگلیس دیگری نوشت،

«تا زمانی که برتانوی ها در افغانستان باقی ماندند و آن کشور فاقد یک رهبر توانا و مشروع بود، هرگونه امیدی به اعاده صلح دور از واقعیت بود... یگانه چیزی که لیتن به آن توفیق یافت همانا مبدل ساختن فرد فرد افغان به دشمن خونی برتانویها بود. این همان لحظاتی بود که وایسرا (نائب السلطنه ملکه برتانیه) درمانده بود و نمیدانست که چه کند تا اینکه که از سویی کاملاً غیر مترقبه یک شمع امید برای راه حل روشن گردید.»

عبدالرحمن، عموزاده یعقوب خان که نواسه امیر دوست محمد خان هم می شد، بعد از اینکه از دست پدر یعقوب خان یعنی امیر شیرعلیخان شکست میخورد به ترکمنستان روسی فرار می کند. عبدالرحمن با اخذ تقاعدی از تزار روسی برای مدت دوازده سال تحت تحفظ جنرال فون کفمان در سمرقند و تاشکند زندگی می کند. روسها عبدالرحمن را چون عزیز دل خود نوازش کردند و در مقابل او را منحصیث فرد دلخواه شان برای سلطنت افغانستان نگه میداشتند، سلطنتی که کاندید های فراوان برای تسخیر آن با هم بین خود می جنگیدند. پدر عبدالرحمن، سردار افضل کلانترین فرزند امیر دوست محمد خان و وارث مشروع سلطنت او بود. همانگونه که در فصل قبلی اشاره شد امیر دوست محمد خان خود را مدیون جوانترین فرزند خود محمد اکبر خان، قهرمان جنگ اول افغان - انگلیس می پنداشت، کسیکه سلطنت او را از دست برتانوی ها دوباره اعاده کرده بود. ولی وزیر اکبر خان که صدر اعظم سلطنت پدر بود در سن بیست و نه سالگی در اثر زهر دادن یک طبیب خارجی وفات نموده بود. بعد از وفات نابهنگام وزیر محمد اکبر خان، امیر دوست محمد خان، برادر سکه این قهرمان را منحصیث وارث و ولیعهد مشروع سلطنت خود انتخاب نمود. فون کفمان از این می ترسید که مبادا انگلیس ها کاندید دلخواه خود را بر تخت سلطنتی افغان نصب کنند، بنابر این عبدالرحمن را وادار ساخت که به کشورش برگردد تا حق ارثی خود را بدست آرد. عبدالرحمن در فیروزی سال ۱۸۸۰م به معیت یک نیروی کوچک حمایتی که با جدیدترین تفنگهای روسی مجهز بودند از دریای «روبیکان»² افغان «اکسوس» دریا در شمال افغانستان عبور و وارد افغانستان شد. دگر کار از کار گذشته است!³

² - Rubicon: نام یک دریا در شمال ایتالیا که به بحیره ادریاتیک می ریزد. قیصر مشهور روم سیزر حین بازگشت به روم از توطئه دوستان نزدیکش که جنگ داخلی را در روم آغاز کرده و مخالفت سنا بر علیه او بر انگیخته شده بود، وی باید از دریای روبیکن عبور میکرد و روبیک بخاطر یک نقل قول مشهور سیزر در تاریخ شهرت یافت. یک شب قبل وی شک داشت که از دریا عبور کند و به روم برود ولی باز هم گفت، 'Alea iacta est' آلهایاکتایست، به معنی تحت اللفظی «تاس ها پرتاب شده اند» و در زبان دری به معنی «دیگر کار از کار گذشته است»، یعنی دیگر راه برگشت نیست. - م

³ - Alea iacta est', the die is cast!

رابرتس در کابل بود و برایش خبر رسید که اقوام کثیر شمال تحت بیرق عبدالرحمن با جمعیت های انبوه شان گرد می آیند و به سرعت به طرف جنوب در حرکت اند. ظهور ناگهانی حریف دیگر و مدعی سلطنت افغان در لندن و کلکته سروصدا های را بلند و آنها وادار به سرعت عمل ساخت تا عاجل بالای پلانهای آینده افغانستان فکر کنند. یک انتخاب اشغال دائمی بود، از این انتخاب بخاطر مصرف نهایت عظیم مالی و جانی صرف نظر شد. یک تعداد به فکر تجزیه آن به چهار قسمت شدند، دیگران فرمانروای بعدی را کابل مورد توجه جدی قرار دادند. فون کفمان بخاطر مرد دلخواه خود دست به قمار بزرگی زده بود تا کابل را بگیرد و افغانستان را بیک کشور تحت الحمایه روسی میدل سازد. ولی «برتانوی ها یک حرکت استثنایی تصور آمیز را در برابر افغانستان از خود متبازر ساختند» حرکتی که شاید برتانوی ها آنرا در بین خود ضرب المثل های بنام «حرکت حقیقی نبوغ آمیز! به نظرم» بنامند. برتانوی ها تا این دم تجربه کافی بدست آورده بودند، یعنی میدانستند که عبدالرحمن مثل سایر افغانها هرگز نه نوکر روس خواهد شد و نه نوکر برتانوی ها و مثل یک افغان کله شق، لجوج و مستقل باقی خواهد ماند. عبدالرحمن در نظر آنها به مثابه یک شخصیتی پنداشته شد که حامل کرکتر چنان یک فرمانروای است که میتواند این سرزمین سرکش را با هم متحد سازد. ایجنت های برتانوی مذاکرات پنهانی را با عبدالرحمن آغاز کردند و خیلی زود با هم تفاهم رسیدند. شرایطی که مورد قبول واقع شد آن بود که لشکریان برتانوی از افغانستان خارج و صرف یک ایجنت مسلمان شان را منحیث نماینده شان در کابل بدون اینکه در امور داخلی افغانستان مداخله کند باقی بگذارند و اینکه عبدالرحمن موافقه کرد که به جز از برتانيا با هیچ قدرت خارجی دیگر ارتباط نداشته باشد. به تاریخ ۲۲ جولای سال ۱۸۸۰م بود که عبدالرحمن چهل ساله در شمال کابل در برابر جرگه خاص منحیث پادشاه نوین افغانستان اعلان شد. متعاقب آن عبدالرحمن بخاطر ورودش به کابل جشن ورودی خاصی بر پا کرد. این پادشاه ثابت ساخت که اگر شخص نهایت سختگیر و فرمانروای لایق و توانا و فرد قابل اطمینان برای همسایه راج برتانوی می باشد ولی هرگز متملق و چاکر نمی باشد.

ادامه دارد